

نقش دنبلیان خوی در روابط ایران و عثمانی (از تشکیل صفویه تا اوایل قاجار)

بهنام بیگ محمدی^۱

چکیده

حاکمان دنبلی خوی، که به عنوان حاکمان بخشی از آذربایجان از طرف حکومت مرکزی ایران برگزیده می‌شدند، در حوزه حاکمیت خود استقلال داشتند و گرچه گونه‌ای حکومت موروثی محلی ایجاد کرده بودند، در دوره صفویه در زمینه روابط با عثمانی از پادشاهان این سلسله پیروی می‌کردند و هنگام هجوم عثمانی‌ها و زوال صفویان، با اینکه شکست خوردند، اما با همه توان برای دفاع از کشور ایستادند. مقاله حاضر به بررسی مشی خاندان دنبلی در دوران پس از صفویان و نقش ایشان در مناسبات ایران-عثمانی اختصاص دارد. یافته‌های آن نشان می‌دهد که در دوره افشاریه نیز امرای دنبلی به رغم تلاش اولیه برای بیرون راندن عثمانی‌ها از خاک ایران، سرانجام به سبب ظلم و تعدی نادرشاه سر به شورش برداشتند. در دوره زندیه، ایشان توانستند خان‌نشین خود را تأسیس کنند و برای رهایی از تهاجم روس‌ها و خان‌نشین‌های همسایه، به دولت عثمانی روی آوردند که در مواقع لزوم تا حد ممکن از این خان‌نشین پشتیبانی می‌کرد. اتخاذ چنین سیاستی از سوی دنبلی‌ها سرانجام ناپودی حکومت محلی ایشان به دست قاجاریه را در پی آورد.

• واژگان کلیدی:

دنبلیان خوی، ایران، عثمانی، صفویه، قاجار

^۱ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۸/۱۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۱۱/۱۵

دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ اسلام و دبیر آموزش و پرورش

مقدمه

خوی، به عنوان بخشی از آذربایجان، در ادوار گوناگون تاریخی، همواره دستخوش تغییرات و منشأ تأثیرات مهمی بوده است و دنبلیان خوی از مهم‌ترین خاندان‌های این بخش از آذربایجان محسوب می‌شدند.

در این مقاله کوشش شده است تا نقش این قوم در روابط ایران و عثمانی از تشکیل صفویه تا اوایل قاجاریه بررسی شود. روابط ایران و عثمانی در این دوره، بیشتر صرف جنگ و نزاع می‌شد و در این میان، دنبلیان، به عنوان نمایندگان حکومت صفوی می‌باید نقش مشخص و روشنی ایفا می‌کردند. در گفتار حاضر، ضمن بیان رویدادهای تاریخی مربوط به حکومت محلی دنبلی‌ها، این موضوعات تبیین خواهند شد:

1. روابط ایران و عثمانی در دوره صفویه و نقش دنبلیان، 2. وضعیت آنها در دوره افشاریه، در برابر حکومت مرکزی و روابط میان ایران و عثمانی، 3. وضعیت دنبلی‌ها در دوره زندیه، که در سایه تداوم حکومت محلی و با کسب قدرت بسیار، حکومت آنها به شکل خان‌نشین در آمده بودند و واکنش آنها در روابط ایران و عثمانی، 4. عوامل زوال دنبلی‌ها در دوره قاجاریه.

ورود دنبلی‌ها به آذربایجان

دنبلی‌ها از کردهای یزیدی بودند و ریشه کلمه یزیدی در اوستا "یَزَتَه" و در پهلوی "یَزَد" به معنای فرشته است که در فارسی به صورت ایزد در آمده است (ریاحی، 108:1378). بنا به روایات، نسب آنها به برمکیان می‌رسد (آقاسی، 140:1350). این قوم در حدود سال 607 ق. از شام به آذربایجان آمدند و در ناحیه سکمن آباد میان خوی و قره ضیاء الدین اسکان یافتند. سلاطین وقت، ناحیه سکمن آباد را به صورت تیول موروثی به

عیسی دنبلی از بزرگان این طایفه بخشیدند (نادر میرزا، 170:1373؛ ریاحی، 119:1378). در فاصله این سال‌ها تا دوره صفویه، اطلاعات چندانی در باره دنبلی‌ها در دست نیست.

دنبلی‌ها در دوران صفویه

در دوره شاه طهماسب به سبب حملات مداوم عثمانی‌ها به شهرهای مرزی ایران، شاه با اینکه مردم را به مهاجرت در نواحی مرکزی تشویق می‌کرد، بر آن شد تا خوی را به دنبلی‌ها بسپارد، زیرا می‌خواست از قدرت نظامی و ایلی آنها به عنوان مرزبان در برخورد با عثمانی‌ها استفاده کند.

به نوشته مؤلف تاریخ تبریز: «حاج بیگ (از امرای دنبلی) به درگاه شاه طهماسب با جاه و آب شد و ملک خوی به سکمن آباد بیفزود» (نادر میرزا، 204:1373). همچنین در خلاصه التواریخ ذیل حوادث سال 955 ق. آمده است: «اسکندر پاشا حاکم وان به تحریک حسن بیگ محمودی لشکر اکراد را جمع کرد و بر سر حاجی بیگ دنبلی که در قصبه خوی بود آمد. حاجی بیگ به علت کمبود نیرو در درون قلعه آغاز جنگ کرد. سرانجام همسر او که خواهر حسن بیگ محمودی بود، دروازه را به روی برادر خود گشود و مهاجمان بر خوی استیلا یافتند و اسکندر پاشا، حاجی بیگ و جمع کثیری از مردم خوی را کشت و به وان برگشت» (قمی، 336:1359). در دوره صفویه، جز چند حادثه نادر، دنبلیان بیشتر اوقات به عنوان مرزبان در اطاعت پادشاهان این سلسله بودند. دل‌بستگی دولت مرکزی ایران به تشیع، در این زمان در روابط ایران به ویژه با عثمانی و نیز برخی اقوام مرزی تأیید بسزا داشت، مثلاً کردها که سنی مذهب بودند، به عثمانیان گرایش می‌یافتند. (مینورسکی، 49:1337) و برای رهایی از فشار قزلباشان،

دربار عثمانی را به بهانه حمایت از دین به یاری می‌خواندند و به جنگ با شاه اسماعیل تحریک می‌کردند (شرفنامه بدلیسی، ۱۳۴۳: ۱۲۴).

شاه اسماعیل نیز شیعیان شرق آناتولی را علیه حکومت عثمانی تحریک می‌کرد (تاج بخش، ۱۳۷۱: ۱۱۷) تا آنکه به طور مثال بایزید دوم ناچار شد دستور دهد بسیاری از شیعیان به موری (شبه جزیره پلوپونز) تبعید شوند (سیوری، ۱۳۸۱: ۳۸).

عثمانی‌ها نیز در مقابل از کردهای ساکن مرزها به روش‌های گوناگون حمایت می‌کردند و در مواقع لزوم از آنها در جنگ با ایران بهره می‌بردند. در نتیجه، ایران و عثمانی در رویارویی با یکدیگر با حکومت‌های محلی شمال غرب و غرب کشور مراداتی داشتند. دنبلی‌های خوی نیز، در همسایگی عثمانی، ناگزیر گاه بنا بر مصالح، با عثمانی‌ها همسو می‌شدند، یا بر عکس در برابر آنها می‌ایستادند.

در دوران شاه عباس، برخی از دنبلی‌ها در خدمت وی بودند؛ از جمله زمانی که شاه عباس دستور حمله به آذربایجان و آزادی تبریز را صادر کرد، جمشید سلطان دنبلی در جنگ‌ها همراه شاه عباس بود (ترکمان، ۱۳۳۵: ۶۴۳). هم چنین هنگام بازپس‌گیری تبریز و مناطق همجوار آن در زمان شاه عباس اول، سلمان بیگ دنبلی حکمران چورس، در تبریز جعفرآقا دفترآقاسی پاشای عثمانی را ربود و در نیک پی زنجان به حضور شاه عباس برد و شاه از طریق کسب اطلاع از این اسیر عثمانی، توانست در سال ۱۰۱۲ ق. تبریز را آزاد کند (همان، ۱۳۳۵: ۷۸۲).

پس از مرگ شاه عباس تا پایان دوره صفویه، افرادی چون ایوب خان و پسرش مرتضی قلی خان در خوی بر سریر حکمرانی بودند و حادثه تاریخی مهمی به ویژه از زمان انعقاد معاهده صلح قصر شیرین در سال ۱۰۴۹ ق. رخ نداد. این معاهده و آرامش پس از آن، موجب شد تا راههای تجاری و اقتصادی با عثمانی باز شود و منطقه خوی رو

به آبادانی نهد. در اواخر دوره صفویه، پس از مرتضی قلی خان، پسرش شهبازخان به حکومت چورس و خوی رسید. با جلوس شاه سلطان حسین و آشفتگی و هرج و مرج پس از آن، مردم این مناطق شورش کردند، در نتیجه شهباز خان برکنار شد و ایوب خان و سپس فتحعلی خان قدرت را به دست گرفتند (ریاحی، 1378:127).

نقش دنبلی‌ها در سقوط صفویان

تأثیر آشفتگی در دربار شاه سلطان حسین، در اوضاع آذربایجان و خوی به مراتب وخیم‌تر از مناطق دیگر نمایان شد. با سقوط اصفهان در سال 1361 ق. روس‌ها در مناطقی از قفقاز پیشروی کردند. از آن سوی، ترکان عثمانی هم به بهانه قتل شماری از اهالی سنی مذهب در شیروان به دست مأموران دولتی ایران، آماده حمله شدند و از شیخ الاسلام استانبول نیز فتوای جهاد گرفتند (لاکهارت، 1380:221). با این همه، باید اذعان کرد که هدف اصلی ترکان عثمانی از رخنه در صفحات شمال غربی-علاوه بر توسعه‌طلبی ارضی- به طور عمده جلوگیری از پیشروی روسیه در قفقاز و دریای سیاه بود (فوران، 1380:128).

احساسات به ظاهر مذهبی، اما در واقع توسعه طلبانه، موجب شد که عثمانی‌ها حتی پیش از سقوط صفویان، با فرمانروایان ماوراءالنهر یعنی ازبکان سنی مذهب برای حمله دو جانبه به ایران مراودات داشته باشند (منصوری، 1379:133).

پس از سقوط اصفهان، طهماسب دوم کوشید برای مقابله با افغان‌ها از عثمانی یاری بگیرد، از این رو، مرتضی قلی بیگ را روانه استانبول کرد و عثمانی‌ها پاسخ دادند: چون روسیه، دربند و باکو و افغان‌ها اصفهان را اشغال کرده‌اند، پس طهماسب نیز گرجستان، ارمنستان و آذربایجان را به عثمانی واگذار کند تا برای وی در مقابله با

افغان‌ها نیرو بفرستند (مهدوی، ۱۳۸۴: ۱۴۸). سرانجام دولت عثمانی برای تصرف سهم خود سه تن از سردارانش را از سه جبهه به ایران گسیل داشت: ۱: عارف احمد پاشا به ایروان ۲: حسن پاشا والی بغداد به کرمانشاه ۳: عبدالله پاشا به خوی و تبریز. با انتشار خبر پیشروی عثمانی‌ها، پسران فتحعلی خان (علی خان و شاه بنده خان) قلعه خوی را رها کردند و به تبریز گریختند. مردم شهر و روستاهای خوی نیز به فرورق^۲ رفتند و از شهباز خان خواستند تا رهبری آنها را بر عهده گیرد (ریاحی، ۱۳۷۸: ۱۳۱).

به نوشته هامر پورگشتال: «عبداله پاشا به خوی عزیمت کرد، ولی به سهولت نتوانست شهر را تسخیر کند. او دو پیک نزد شهباز خان حاکم خوی فرستاد که از طایفه حکاری بودند و می‌خواستند شهباز خان تسلیم عثمانیان شود. ولی وی عصبانی شد و دستور داد یکی را گوش و دیگری سرش را ببرند، در نهایت عثمانیان شهر را تسخیر و بیش از سی هزار نفر از جمله شهباز خان را به قتل رساندند.» (پورگشتال، ۱۳۶۹: ۳۰۹۶).

نویسنده‌ای ارمنی، که ظاهراً جزو سپاهیان عبدالله پاشا بود، می‌گوید: «در سال ۱۱۳۶ق./ ۱۷۲۴م. به موجب دستوری که از سلطان عثمانی رسید با نزدیک شدن عبدالله پاشا به خوی، کلیه مردم روستاها به طرف قلعه‌ی خوی پناه بردند. ریش سفیدان ارمنی خواستند که شهر را تسلیم کنند، ولی ایرانیان نگذاشته، آنها را تهدید به قتل کردند و عثمانیان بعد از چهار روز جنگ توانستند شهر را تصرف کرده ایرانیان را از دم تیغ بگذرانند، اما مسیحیان را فقط به اسیری گرفتند» (آقاسی، ۱۳۵۰: ۱۸۳).

البته بیشتر منابع مدت محاصره را حدود ۵۳ روز یا دو ماه ذکر کرده‌اند. سرانجام پایداری اهالی خوی، مانع پیشروی سریع عثمانی‌ها شد، زیرا هدف اصلی آنها تسخیر تبریز بود، اما تلفات آنها در خوی و نیز ملاحظه پایداری ایرانیان، سبب شد که سردار عثمانی

^۲ روستایی در حوالی شهر خوی که ارث مادری شهباز خان بود و او در آنجا زندگی می‌کرد.

برای یورش به تبریز تا رسیدن نیروی کمکی درنگ کند (لاکه‌پارت، ۱۳۸۰: 231-230). پایداری مردم از سوی دیگر، به حاکم تبریز فرصت تجهیز قوا داد و قتل عام مردم خوی به دست ترک‌ها، خشم مردم تبریز را برانگیخت. نتیجه آنکه، آن سال عبدالله پاشا در حمله به تبریز شکست خورد (مینورسکی، 1337: 74).

دنبلیان خوی در عهد نادر شاه

خوی در سال‌های 1137 ق. تا سال 1143 ق. مصادف با سلطنت نادر شاه، در اختیار حکومت عثمانی بود. پس از آن نادر با سلسله جنگ‌هایی، افغان‌ها را از میان برد و به قصد آزاد کردن ایالات تحت اشغال عثمانی‌ها، روی به غرب و شمال غربی ایران نهاد. وی همزمان با آزادسازی تبریز و جنوب آذربایجان، توانست عثمانی‌ها را از خوی نیز براند و مرتضی قلی خان پسر شهبازخان (شهید) را به ریاست ایل دنبلی و حکومت چورس و خوی برگزیند. به نوشته مؤلف تجربه الاحرار: «پس از فرار لشکر عثمانی به خوی در آمد و مرتضی قلی خان را که از اکثر علوم رسمی بهره‌مند و در فنون ریاضی و ستاره‌شناسی ماهر و استاد بود به حکومت بلدهی خوی و مضافات معین کرده نجف قلی خان برادر او به لشکرگاه نادر آمده در دولت نادری منصب تفنگچی آقاسی گری یافت» (دنبلی، 1349: 67).

باید اذعان کرد که اهالی و امرای منطقه، برای حفظ منافع سیاسی و ارضی خود در برابر عثمانی‌ها- با اینکه در هجوم اواخر صفویه شکست خوردند- جانفشانی کردند. با افزایش قدرت نادر، دنبلی‌ها هم آوا با قدرت مرکزی، توانستند زمین‌های خود را از چنگ عثمانی‌ها آزاد کنند، اما در اواخر عهد نادر شاه شرایط به گونه‌ای پیش رفت که شورش‌هایی روی داد: از جمله قیام صفی میرزا، سام میرزا و اهالی داغستان و لرگی‌ها که علت اساسی آنها تشدید ستم مالیاتی بود (اشرفیان، 198: 2536).

به نوشته مؤلف عالم آراء: «به فرمان شاه از خوی و سلماس به جای ۳ هزار تومان مالیاتی که در زمان شاهان صفوی گرفته می‌شد، در حدود ۱۰۰ هزار تومان باج و خراج خواسته شد» (مروی، ۱۳۷۴: ۱۰۰).

در سال ۱۱۵۶ق. که نادر در لشکرگاه کنار موصل در صدد محاصره شهر بود، چند نفر چاپار، از نواحی تبریز خبر شورش اهالی خوی و سلماس را به نادر رساندند. وی به محمد رضا خان افشار فرمان داد تا با شماری انبوه از اهالی دارالسلطنه تبریز به دفع شورش اهتمام کند. در خوی، شفیعی بیگ و حسنعلی بیگ پسر عموهای مرتضی قلی خان علم طغیان برافراشته بودند و در نواحی آذربایجان تاخت و تاز می‌کردند و در نامه‌هایی به حاکمان قارص و ارزروم، اعلام اطاعت از حکومت عثمانی کرده بودند.

در پی آن، مرتضی قلی خان با هزار خانوار دنبلی به سرعسگر قارص پناه برد. سرعسگر قارص، یوسف پاشا را با چند هزار سپاهی همراه مرتضی قلی خان به طرف خوی و سلماس فرستاده در جنگ بزرگی که روی داد، رومیان شکست خوردند و یوسف پاشا گریخت و اما مرتضی قلی خان کشته شد (همان، ۱۰۰۵-۹۹۹).

به نوشته دنبلی: نادر در خوی مرتضی قلی خان را به بهانه‌ای به قتل رسانده، ولی بعد از کشتن وی ناراحت شده و اظهار داشته بود که: این مکان سرحد مملکت روم و سرمنزل آشوب و ماوای فتنه ... به عبث مرتضی قلی خان را به قتل رساندیم و او چاکر و خدمتکار ما بود. بدین لحاظ حکومت خوی و چورس و سلماس و کردستان را به پسرش شهباز بیگ که به لقب خانی ملقب شده بود، تفویض کرد (دنبلی، ۱۳۴۹: ۶۷).

پس از این جنگ، نادر حکومت خوی را به دو تن از کردهای خراسان داد، اما نگران شهباز خان و اجتماع دنبلی‌های به دور او، در آن سوی مرز بود، پس ناچار به ملا عبدالنبی از علمای خوی، که با خان دنبلی رابطه استاد و شاگردی داشت متوسل شد.

وی از شهبازخان دلجویی کرد و او و برادر خردسالش احمد خان را در چمن کردن ساوجبلاق به حضور نادر برد. نادر شاه آن دو را نواخت و فرمان حکومت خوی را در سال 1159 ق. به نام شهباز خان صادر کرد (آقاسی، ۱۳۵۰: ۱۹۱-۱۹۰).

دنبلیان خوی در عهد کریم خان

پس از گذشت یک سال از شورش دنبلی‌ها در سال 1160 ق. سپاهیان نادر او را در خراسان به قتل رساندند و دنبلی‌ها مانند دیگر امرای آذربایجان، حکومتی خان‌نشین یا به تعبیر امروزی نوعی حکومت ایالتی پدید آوردند.

نخست باید یادآوری کرد که اساساً حکام ایالات در دوره صفوی اختیارات گسترده داشتند (صدقی، ۱۳۸۸: ۴۵-۴۴) و همواره تمایلات گریز از مرکز در ساختارهای سنتی نظام وجود داشت و میزان قدرت حکومت مرکزی بود که سطح اطاعت آنها را تعیین می‌کرد. بنا بر این، در اواخر صفویه به سبب بحران‌های سیاسی و مالی، روند گریز از مرکز شتاب بیشتری گرفت. مهم‌ترین عوامل در گرایش امراء به استقلال از قلمرو سیاسی قدرت مرکزی را می‌توان چنین برشمرد:

1. کاهش قدرت نظارتی حکومت مرکزی، 2. حضور خاندان‌های محلی قدرتمند در آذربایجان که به شکل موروثی مناصب دیوانی و نظامی را از حکومت صفوی عهده‌دار بودند، 3. وجود نارضایتی‌هایی از سیاست‌های حکومت مرکزی.

این روند در دوره افشاریه، به سبب وجود حکومت نیرومند مرکزی، که شاخصه اصلی آن نبوغ نظامی نادر بود، تا حدودی در بعضی نواحی و مناطق آذربایجان متوقف شد یا کاهش یافت، اما در ادوار فترت پس از نادر و کریم‌خان زند، گرایش به استقلال از قدرت مرکزی قوت گرفت و خان‌نشین‌هایی پدید آمدند.

پس از مرگ نادر، برخی قدرتهای محلی کوشش کردند تا استقلال خود را حفظ کنند و حتی پیش از دیگران سراسر ایران را به تصرف درآورند. در این میان، گرجستان به تابعیت روس متمایل شده و برخی خوانین آذربایجان که با یکدیگر در جنگ و دشمنی بودند، برای پیروزی بر حریفان و از دست ندادن قدرت سیاسی، به عثمانی متمایل شدند و درخواست یاری کردند (پورگشتال، ۱۳۶۹: ۳۳۸۱).

شهبازخان حاکم دنبلی خوی، پس از آنکه آزادخان افغان در ارومیه قدرتی به دست آورد، با وی متحد شد تا با یکدیگر مناطق شمال غرب ایران را از دست رقیبان محلی از جمله کاظم خان قراچه داغی و موسی خان افشار در آورند (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۸۸-۱۸۳). هنگامی که کریم خان به جهت سرکوبی آزادخان افغان که قدرت زیادی کسب کرده بود، به آذربایجان لشکر کشید. در سال ۱۱۷۰ ق. شهبازخان به دلایلی اتحاد خود با آزادخان را شکست و جانب محمد حسن خان قاجار را گرفت و در جنگهایی که بین آنها صورت گرفت، آزاد خان شکست خورد و به مرزهای عراق متواری شد (پری، ۱۳۸۲: ۱۲۲).

وی بعد از مدتی با یاری نیروهای عثمانی به طرف آذربایجان حرکت کرد و در مراغه با فتحعلی خان افشار جنگید. از سوی دیگر شهبازخان دنبلی و برخی از امرای آذربایجان که با هم متحد بودند، با محمود پاشای بابان به جنگ پرداختند و سرانجام محمود پاشا رو به فرار گذاشت (گلستانه، ۱۳۴۴: ۴۶۷).

حکومت زندیه به دلیل فقدان تمرکز قدرت در سراسر کشور نتوانست تسلطی بر آذربایجان و امرای آن داشته باشد، زیرا خاننشینها قدرت مضاعفی کسب کرده بودند. بنابراین، در بهترین شرایط، آنها به صورت ظاهری اطهار اطاعت می کردند و با افزایش قدرت، هر روز قدرتمندتر می شدند و بیشتر از گذشته مدعی استقلال می شدند. آنها در تضاد منافع با دیگر امرای محلی آذربایجان می کوشیدند از قدرتهای خارجی همسایه - روس و عثمانی -

یاری بگیرند. حکومت عثمانی هم در این برهه که گرجستان الحاق خود را به روسیه اعلام کرده بود، چون از نفوذ روس در ایران و تهدید قدرت خود بیم داشت، می‌کوشید با پشتیبانی، به شیوه‌های گوناگون، حاکمان آذربایجان را در مقابل روسیه قدرتمند کند.

دنبلیان خوی در دوره زندیه و اوایل قاجاریه

در باره روابط خاندان دنبلی با عثمانی در این دوره نیز اسناد بسیاری در دست است. پیش از آن، در عهد کریم خان زند، میان احمدخان دنبلی حاکم خوی و عثمانی‌ها تماس‌هایی برقرار شده بود. احمد خان در نامه‌ای که در سال 1189 ق. برای سلیمان پاشا والی چلدر فرستاد، نوشت: «روسیه که از استیلاء بر تاتارستان و لهستان نیرومند شده است برای اینکه فرصتی به اراکلی خان (حاکم گرجستان) که با روسها متحد شده است داده نشود از نظر شرع اسلام لازم و واجب است که تمامی خان‌های آذربایجان و قفقاز تحت فرمان حکومت عثمانی در جنگ شرکت کنند» (گوگچه، 1373:135).

در این نامه به خطر روس‌ها اشاره شده است که گویا در صدد بودند آمال پطر کبیر را در دسترسی به آب‌های گرم و آزاد به عرصه ظهور برسانند. روشن است که خان دنبلی بر قدرت خویش بیمناک بود و چون قدرت مرکزی اقتدار چندانی در صحنه سیاست خارجی نداشت، کوشش می‌کرد در این زمینه از عثمانی یاری بخواهد. احمد خان بزرگ‌ترین و نامدارترین حاکم دنبلی‌ها در سایه تدبیر و شایستگی، هنرمندی، دادگری و مردم‌نوازی توانست فرمانروایی عادل باشد و او در عصر خود در ایران و حتی اروپا شهرت بسیاری به دست آورد. احمد خان در فاصله سال‌های 1200-1167 ق. در خوی حاکمیت مقبولی داشت (ریاحی، 1378:149). به نوشته نادر میرزا: «این بزرگ شمس القلاده دودمان دنبلی

است، حشمتی بزرگ داشت، طوایف اکراد مطیع او بودند. خوی و سلماس و مرند و تبریز و گاهی قراداغ تابع حکم او بودند» (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۱۲).

در آن شرایط، کلید مقاومت در برابر روس‌ها و نیز تجارت ایران با روس در دست احمد خان بود، زیرا ثروت و نیروی جنگی داشت و به اعتبار شخصیت و سن و سال، همه حکام آذربایجان سرپرستی او را گردن می‌نهادند. وی به حکم همسایگی، روابط نزدیکی با عثمانی‌ها داشت و در بیشتر اوقات موازی سیاست عثمانی‌ها حرکت می‌کرد. چنانکه قول داده بود در اختلافات میان کریم خان زند و عثمانی‌ها، در مسئله بصره جز در صورت اجبار، طرف عثمانی‌ها را بگیرد (ریاحی، ۱۳۷۸: ۱۵۴).

احمد خان در پاسخ به نامه‌ای از عبدالحمید اول سلطان عثمانی نوشت: «فریب روسها را نباید خورد آنها استقلال لهستان را که دولت عثمانی تضمین کرده بود از میان بردند و دولت عثمانی را وادار کردند که از خانات کریمه حمایتش را بردارد و نیز حاکم گرجستان را تحریک کرده که به خاک عثمانی تجاوز نماید. اگر حکمرانان آذربایجان به نیروی اتحاد در برابر روس‌ها پایداری نکنند همین بلا بر سر آنها هم خواهد آمد» (همان، ۱۵۳). وی از سلطان عثمانی برای اشاره به نیرنگ روس‌ها در تصرف کریمه و لهستان و تجاوزات اراکلی که ایرانیان را بیدارتر و در اتحاد و پایداری در برابر آنها مصمم‌تر ساخته، تشکر کرده است (همان، ۱۵۴-۱۵۶). در مقابل، از سوی دولت عثمانی نیز نامه‌هایی به حکمرانان داغستان، شیروان، گنجه، قراباغ و مراغه نوشته و از آنها خواسته شد در دفاع از مرزها با حکمران خوی همراه باشند.

از سوی دیگر، فرانسوی‌ها نیز به سبب تضاد منافع با روسیه و اتریش از عثمانی حمایت می‌کردند. فرستاده لویی شانزدهم آخرین پادشاه فرانسه، کنت دو فریر در سال

1198 ق. هنگام بازگشت به فرانسه، پیشنهاد تماس با احمد خان و تقویت او را در برابر آقا محمد خان، که به استنباط وی روس‌ها پشتیبان او بودند، مطرح کرد: «باید احمد خان را در مقابل آقا محمد خان تجهیز کرده تا وی شاه ایران شود. همچنین عثمانیان را تشویق به حمایت از احمد خان می‌کنند» (صدر، 1322: 131).

احمد خان در سال 1200 ق. با توطئه برادرزاده‌هایش و نیز آقا محمد خان کشته شد و حسینقلی خان به حکومت تبریز، خوی، قراجه داغ و مرند رسید، اما در سال 1211 ق. پس از به قدرت رسیدن فتحعلی شاه، وی جعفر قلی خان را به حکومت تبریز و خوی گماشت. جعفر قلی خان اندکی بعد، با حمایت پنهانی عثمانی‌ها سر به شورش برداشت، اما کاری از پیش نبرد و به عثمانی گریخت و آنها را به جنگ علیه قاجاریه برانگیخت؛ گرچه عثمانی از بیم هجوم قاجار پاسخ مثبتی ندادند (نصیری، 1366: 19).

به نوشته مؤلف ریاض السیاحه جعفر قلی خان: «... در شجاعت و مهابت یگانه و در لشکرکشی و صف آرایی مردانه بود. بنا بر عدم مساعدت بخت از دولت قاجاریه ترس و هراس و خوف بی قیاس به خویش راه داده قدم در طریق بغی و عصیان گذاشت و علانیه اعلام مخالفت و طغیان در آن ولایت برافراشت و چون طاقت مقاومت با دولت قاجاریه در خود ندید ناچار فرار بر قرار اختیار کرده به اولیاء دولت رومیه ملتجی گردید اما آنچه منتهای آمال او بود از نهال دولت آل عثمان نچید، لاجرم از رومیه رو گردانید و به امنای دولت روسیه التجاء آورد» (شیروانی، 1339: 96).

بر پایه اسناد موجود، حکومت عثمانی با توجه به موقعیت سیاسی و تضاد منافع با روسیه از احمد خان دنبلی حمایت کرد و قصد داشت وی را به پادشاهی ایران برساند، اما با کشته شدن احمد خان، آقا محمد خان قاجار توانست پس از سلسله جنگ‌هایی به قدرت برسد. دولت عثمانی حتی پس از به قدرت رسیدن آقا محمد خان نیز کوشید

زمینه را برای جعفر قلی خان فراهم کند، اما با اوج گیری قدرت قاجار و بیم از حمله آقا محمد خان این برنامه را رها کرد.

نتیجه

خاندان دنبلی، به عنوان نماینده حکومت مرکزی در این بخش از آذربایجان، در ادوار گوناگون تاریخی نقش چشمگیری در روابط ایران و عثمانی داشتند و جایگاه این خاندان را از نظر تاریخی می توان چنین دسته بندی کرد:

۱. هرگاه حکومت مرکزی ایران، قدرتمند و باثبات بود، خاندان دنبلی در مقابل عثمانی ها از قلمرو و بیگلبیگی خود محافظت می کردند.

۲. این خاندان هنگام سقوط صفویان، در حفظ قلمرو و منطقه خود از خطر هجوم عثمانی ها کوشیدند و رشادت های بی نظیری از اعضای این خاندان در دفاع از شهر و موطن خود ثبت شده است.

۳. خاندان دنبلی در دوره افشاریه تابع قدرت متمرکز نادری بودند، اما سرانجام به سبب هایی چند، بر نادر شوریدند و دست استمداد به سوی عثمانی ها دراز کردند.

۴. دنبلی ها در دوره زندیه به سبب قدرت سیاسی برتری که کسب کرده بودند، توانستند حکومتی نیمه مستقل و خان نشین ترتیب دهند و قدرت سیاسی و نظامی خود را مستحکم کنند؛ چندان که در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری، برای تصاحب تخت پادشاهی ایران و مقابله با روسیه و آقا محمد خان، با عثمانی ها روابط سیاسی گسترده ای برقرار کردند. حکومت عثمانی نیز به سبب رقابت و دشمنی با روسیه، از سوی بالکان و قفقاز می کوشیدند امرای آذربایجان را زیر لوای حکومت احمد خان و دنبلی ها تقویت کنند تا از آنها برای مقابله با روسیه که در اندیشه دست اندازی بر قفقاز و تضعیف عثمانی

بود، تا حد ممکن بهره ببرند. البته روسیه توانست در دوره قاجار در جنگ‌های اول و دوم با ایران از طریق انعقاد معاهده‌های ترکمانچای و گلستان، قفقاز را به خاک خود ضمیمه کند؛ از قدرت عثمانی در قفقاز بکاهد و به بخشی از آمال خود برای توسعه طلبی ارضی دست یابد.

منابع و مأخذ

- آقاسی، مهدی (۱۳۵۰)، **تاریخ خوی**، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران و شفق اشرفیان، ک. ز. و م. ر. آرونوا (۲۵۳۶)، **دولت نادر شاه**، چاپ دوم، ترجمه: حمید امینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- پری، جان، ر (۱۳۸۲)، **کریم خان زند**، چاپ اول، ترجمه: علی محمد سالکی، تهران: انتشارات آسونه پورگشتال، هامر (۱۳۶۹)، **امپراطوری عثمانی**، ج ۴ و ۵، چاپ اول، ترجمه: زکی علی آبادی، تهران: انتشارات زرین
- تاجبخش، احمد (۱۳۷۱)، **تاریخ صفویه**، چاپ اول، قم: انتشارات نوید اسلام
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۳۵)، **عالم آرای عباسی**، ج ۱ و ۲، به تصحیح: ایرج افشار، تهران: امیر کبیر دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۴۹)، **تجربه الاحرار و تسلیه الابرار**، ج ۱، چاپ اول، به تصحیح: حسن قاضی طباطبایی، تبریز: دانشگاه تبریز
- ریاحی، محمدمین (۱۳۷۸)، **تاریخ خوی**، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو
- سیوری، راجر (۱۳۸۱)، **ایران عصر صفوی**، چاپ دهم، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز
- شرف الدین، بدلیسی (۱۳۴۳)، **شرفنامه**، محمد عباسی، تهران: چاپ افست
- شیروانی، حاج زین العابدین (۱۳۳۹)، **ریاض السیاحه**، چاپ اول، به تصحیح: اصغر حامد ربانی، تهران: کتابفروشی سعدی
- صدر، کاظم (۱۳۲۲)، **تاریخ سیاست خارجی ایران**، چاپ اول، ترجمه: جواد صدر، تهران: مطبوعات پروین
- صدقی، ناصر (۱۳۸۸)، "روندهای تاریخی جدایی تدریجی قفقاز از ایران"، فصلنامه آران، سال هفتم، ش ۲۱-۲۲
- فوران، جان (۱۳۸۰)، **مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)**، چاپ سوم، ترجمه: احمد تدین، تهران: انتشارات رسا
- قاضی احمد قمی (۱۳۵۹)، **خلاصه التواریخ** ج ۲، به کوشش: دکتر احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- گلستانه، ابوالحسن (۱۳۴۴)، **مجموع التواریخ**، چاپ اول، به تصحیح: مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا

- گوگچه، جمال (1373)، قفقاز و سیاست امپراطوری عثمانی، چاپ اول، ترجمه: وهاب ولی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه
- لاکهارت، لارنس (1380)، انقراض سلسله‌ی صفویه، چاپ دوم، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- مروی، محمد کاظم (1374)، عالم آرای نادری، ج 3، 2، 1، به تصحیح: محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- منصوری، فیروز (1379)، مطالعاتی در باره تاریخ فرهنگ و زبان آذربایجان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- نادر میرزا (1373)، تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز، چاپ اول، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: انتشارات ستوده
- نصیری، محمدرضا (1366)، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران در دوره قاجاریه، ج 1، چاپ اول، تهران: انتشارات کیهان
- مینورسکی (1337)، تاریخ تبریز، چاپ اول، ترجمه: عبدالعلی کارنگ، تبریز: چاپخانه شفق
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (1384)، تاریخ روابط خارجی ایران، چاپ دهم، تهران: انتشارات امیر کبیر

